



تهیه و تنظیم: الهام ممدی

همان‌طور که می‌دانید، تعداد سؤالات مبحث **قربانیت معنایی** در کنکور سراسری بیش از سایر مباحث است، و حدود ۹ سؤال به آن اختصاص دارد.

بنابر این لازم دانستیم که شما داوطلبان عزیز بر روی این مبحث تمرکز و تمرین بیشتری نمایید.

مفاهیم، آیات و متون کتاب درسی را به همراه نمونه‌های کنکور سراسری آورده‌ایم.

تمرین این آیات و تمرکز بر مفاهیم مشترک میانشان به شما کمک می‌کند که در تشخیص نمونه‌های مشابه موفق‌تر عمل کنید.

درس اول : الهی / همای رحمت

۱) ای کریمی که بخشنده‌ی عطای و ای مکیمی که پوشنده‌ی فطای و ای صمدی که از ادراک خلق جدایی و ای قادری که فدایی را سزایی، جان ما را صفای فود ده و ما را آن ده که آن به و مگذار ما را به که و مه (ریاضی ۸۷)	
۱	خداوند بخشنده‌ی دستگیر / کریم خطابش پوزش پذیر
۲	ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم / و ز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم
۳	به خدایی سزا مر او را دان / شب شبگیر رو مر او را خوان
مفهوم	۱- دستگیری از بندگان ۲- فطابفش ۳- بی‌نیاز ۴- عاجز بودن بندگان از درک صفات خداوند ۵- سزاوار خداوندی بودن ۶- ما را واگذار به دیگری مکن.

۲) به نام آن فدای که نام او رامت روح است و پیغام او مفتاح فتوح است. ذکر او مرهم دل مجروح است و مهر او بلانشینان را کشتی نوع است. (تجربی ۸۸)	
۱	کاروانی که بود بدرقه‌اش حفظ خدا / به تجمل بنشیند به جلالت برود
مفهوم	۱- نام او موجب رامتی و آرامش روح است. ۲- توجّه او موجب کشایش است. ۳- مهر به او موجب رهایی است.

۳) دل، اگر فداشناسی همه در رخ علی بین / به علی شناختم من به فدا قسم، فدا را (فارغ از کشور ۸۶)	
۱	منت خدای را که به جود امام حق / بشناختم به حق، یقین و حقیقتش
مفهوم	شناختن مضرت علی (ع) بهترین وسیله برای شناختن خداوند می‌شود.





<b>۴) نه فدا توانمش فوائد نه بشر توانمش گفت/ متمیزم چه نامم شته ملک لافتی را (زبان ۸۶)</b>	
۱	آدمی چون تو در آفاق نشان نتوان داد/ بلکه در جنت فردوس نباشد چو تو حور
<b>مفهوم</b>	فوق بشری بودن حضرت علی (ع)

<b>۵) بیا که قصر امل سفت سست بنیاد است/ بیار باده که بنیاد عمر بر باد است (ریاضی ۸۶ و ۸۷)</b>	
۱	ز سیل حادثه صحرا و کوه در سفر است / چه واکشیده‌ای ای خانمان خراب این جا
۲	ای که در نعمت و نازی به جهان غره مباحث / که محال است در این مرحله امکان خلود
۳	دامن کشان که می‌رود امروز بر زمین / فردا غبار کالبدش در هوا رود
۴	وام جهان است تو را عمر تو / وام جهان بر تو نماند مدام
<b>مفهوم</b>	ناپایداری انسان و دنیا

درس چهارم: آورده‌اند که ...

<b>۶) اصمیت امیراً و امسیت اسیراً (انسانی ۸۶، انسانی ۸۴ و هنر ۸۳)</b>	
۱	گفتی که کجا رفتند آن تاجوران اینک/ ز ایشان شکم خاک است آبتن جاویدان
۲	کسی که تاج سرش بود در صباح به سر / نماز شام ورا خشت زیر سر دیدم
۳	آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد / وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد
۴	شد اوج وصل بر من مسکین حسیض هجر / دیشب، سپهر بودم امروز زمین شدم
۵	اکنون به داغ صد غم و صد محنتم اسیر / آن مرغ خوشدلی که تو دیدی پرید و رفت
۶	روزم به آخر آمد و روزی نژاد نیز / زان گونه روزگار که آن روزگار بود
۷	آن روزگار کو که مرا یار یار بود / دل بر کنار از این غم و او در کنار بود
<b>مفهوم</b>	ناپایداری مقام دنیا

<b>۷) عبرت گیرید که من آن مردم که بامداد مطبغ مرا هزار و چهارصد شتر می‌کشید و شبانگاه سگی برداشته است و می‌برد. (تجربی ۸۵)</b>	
۱	آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد / و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد
۲	زمانه شکل دیگر گشت و رفت آن مهربانی‌ها / همه خونابه‌ی حسرت شده است آن دوست کامی‌ها
۳	بر آن نسق نبود وضع روزگار که بود / زمان به رنگ دگر شد زمین به رنگ دگر
<b>مفهوم</b>	ناپایداری





## درس هفتم: آواز عشق

<b>۸) ثوابت باشد ای دارای فرمان / اگر رمی کنی بر فوشه‌پینی (تجربی ۸۷)</b>	
۱	خواهی که خدای بر تو بخشد / با خلق خدای کن نکویی
۲	بزرگی بایدت بخشندگی کن / که تا دانه نیفشانی نروید
۳	حاصل نشود رضای سلطان / تا خاطر بندگان نجویی
<b>مفهوم</b>	<b>توجه به دیگران و دستگیری از ایشان</b>

<b>۹) فود ز فلک برتریم وز ملک افزون‌تریم / زین دو پرا نگذریم؟ منزل ما کبریاست (تجربی ۹۱)</b>	
۱	که ای بلندنظر شاهباز سدره‌نشین / نشیمن تو نه این کنج محنت‌آباد است
۲	چرا به عالم اصلی خویش و نروم / دل از کجا و تماشای خاکدان ز کجا
<b>مفهوم</b>	<b>اشاره به جایگاه اصلی انسان و بازگشت به عالم معنا</b>
<b>۱۰) ما به فلک بوده‌ایم یار ملک بوده‌ایم / باز همان جا (ویم) جمله که آن شهر ماست (هنر ۹۰)</b>	
۱	طایر گلش قدسم چه دهم شرح فراق / که در این دامگه حادثه چون افتادم
۲	تو را ز کنگره‌ی عرش می‌زنند صغیر / ندانمت که در این دامگه چه افتاده است
۳	که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین / نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است
<b>مفهوم</b>	<b>اشاره به جایگاه اصلی انسان</b>

<b>۱۱) آمد موه آست، کشتی قالب بیست / باز چه کشتی شکست، نوبت وصل و لقاست (ریاضی ۸۸)</b>	
۱	نوبت خانه گذشت نوبت بستان رسید / صبح سعادت دمید، وقت وصل و لقاست
<b>مفهوم</b>	<b>اشاره به مرگ انسان و بازگشت به عالم معنا</b>

<b>۱۲) فلق پوه مرغابیان زاده ز دریای جان / کی کند آن‌جا مقام مرغ کز آن بمر فاست (تجربی ۸۵)</b>	
۱	دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی / یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی
۲	بلبل گلشن قدسم شده از جور فلک / بی‌گنه بسته‌ی زندان و گرفتار قفس
۳	بازخواهم به سوی مسکن عقبی رفتن / چه کنم گلخن دنیا پس از اینم بس و بس
<b>مفهوم</b>	<b>اشاره به جایگاه اصلی انسان</b>





درس نهم: آوردهاند که ...

۱۳) گر دایره‌ی کوزه ز گوهر سازند / از کوزه همان برون تراود که در اوست. (زبان ۸۵)

۱	گر درونت بد است گفتت بد / و درون تو خوب گفتت خوب
مفهوم	هر آن چه در درون آدمی نهفته است همان را آشکار می‌کند.

درس یازدهم: مائده‌های زمینی

۱۴) برای من فوآندن این که شن شامل‌ها نرم است کافی نیست، می‌فواهم پای برهنه‌ام این نرمی را مس کند (ریاضی ۹۰)

۱	ای اهل هنر قصه همین است که گفتم / هان تا نفروشید یقینی به گمانی
۲	جایی که یقین باشد شک را چه محل باشد / ظلمت به کجا ماند با نور که بستیزد
۳	آن چیز کزین پیش گمان بود یقین گشت / دانی نتوان داد یقینی به گمانی
مفهوم	تجربیه‌ی عملی و یقین حاصل کردن

۱۵) لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار (زبان ۸۵)

۱	پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست
مفهوم	دیده‌ها او را درک نمی‌کنند، اما او همه را درک می‌کند.

درس دوازدهم: در آرزوی تو باشم / دل می‌رود ز دستم

۱۶) به فوآبگاه عدم گر صد هزار سال بفسبم / به فوآب عافیت آن‌که به بوی موی تو باشم (هنر ۸۸)

۱	هزار سال پس از مرگم من چون باز آیی / ز خاک نعره برآرم که مرچبا ای دوست
۲	در قیامت چو سر از خاک لحد بردارم / گرد سودای تو بر دامن جانم باشد
۳	ور بدانم به در مرگ که حشرم با توست / از لحد رقص کنان تا به قیامت بروم
مفهوم	عاشق همواره به دنبال معشوق است.





۱۷) مدیث (روضه نگویم، گل بهشت نبویم / جمال مور نبویم، دوان به سوی تو باشم) (فلاح از کتوبر ۸۹ و ۹۱ و (تبریز) ۸۸ و انسانی ۸۷)

از در خویش خدا را به بهشتم مفرست / که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس	۱
قومی هوای نعمت دنیا همی پزند / قومی هوای عقبی و ما را هوای دوست	۲
ما مست شراب ناب عشقیم / نه تشنه‌ی سلسبیل (= چشمه‌ای در بهشت) و کافور	۳
گر خمر بهشت است، بریزید که بی‌دوست / هر شربت عذیب که دهی عین عذاب است	۴
گرم با صالحان بی‌دوست فردا در بهشت آرند / همان بهتر که در دوزخ برندم با گنهکاران	۵
می بهشت ننوشم ز دست ساقی رضوان / مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم	۶
کلید هشت بهشت ار به من دهد رضوان / نه مردم ار بگذارم در سرای تو را	۷
الهی! اگر مرا در دوزخ کنی، دعوی‌دار نیستم و اگر در بهشت کنی، بی‌جمال تو خریدار نیستم. تا بهای قرب تو بشناختیم، عیش بهشت فراموش شد.	۸
الهی اگر بهشت چون چشم و چراغ است، بی‌دیدار تو درد و داغ است. رهی را بی‌دیدار نه به مزد حاجت است نه با بهشت کار.	۹
الهی! من به حور و قصور ننازم، اگر نفسی با تو پردازم از آن هزار بهشت سازم؛ یک نظر در من نگری دو گیتی به آب اندازم.	۱۰
<b>مفهوم</b> عاشق فقط به دنبال معشوق است و به سایر زیبایی‌ها توجه ندارد و از آن‌ها دل بریده است.	

۱۸) ای صامب کرامت، شکرانه‌ی سلامت / روزی تقدی کن درویش بینوا را (هنر ۸۹)

ای صاحب مال، فضل کن بر درویش / گر فضل خدای می‌شناسی بر خویش	۱
چو خود را قوی حال بینی و خوش / به شکرانه بار ضعیفان بکش	۲
به شکر آن که تو در خانه‌ای و اهلت پیش / نظر دریغ مدار از مسافر درویش	۳
<b>مفهوم</b> توجه به بینوایان و فقرا	

۱۹) ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون / نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا (هنر ۸۹)

آن را که به جای دوست هر دم کرمی / عذرش بنه ار کند به عمری ستمی	۱
پدر به جای پسر هرگز این کرم نکند / که دست جود تو با خاندان آدم کرد	۲
هرچ از وفا به جای من آن بی‌وفا کند / آن را وفا شمارم اگر چه جفا کند	۳
<b>مفهوم</b> به جای: در مق	





<b>۱۲۰) مافظ به خود نپوشید این فرقه‌ی می‌آلود / ای شیخ پاکدامن، معذور دار ما را (فاجع از کشور ۸۸)</b>	
۱	زلف دلدار چو زنار همی فرماید / برو ای شیخ که شد بر تن ما خرقة حرام
<b>مفهوم</b>	<b>بی‌اقتیاری</b>
<b>۱۲۱) دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی / یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی (هنر ۹۱)</b>	
۱	دست و پای زدییم در نگرفت / پشت پای زدییم و وارستیم
<b>مفهوم</b>	<b>قطع تعلق از دنیا و ظواهر آن</b>

درس سیزدهم: باغ عشق

<b>۱۲۲) ور امروز اندرین منزل تو را جانی زیان آمد / زهی سرمایه و سودا که فردا زان زیان بینی (تجربی ۹۰)</b>	
<b>مفهوم</b>	<b>پذیرش فُسارت و فُسران، به منظور سود فراوان</b>

<b>۱۲۳) به سرش نوا آمد که بایزید هنوز تویی تو همراه توست، اگر فواهی که به ما (سی، خود را بر در بگزار و درآی (تجربی ۹۰ و فاجع از کشور ۸۸)</b>	
۱	نشود تا دلت از قید علایق آزاد / نتوان جلوه‌ی آن سرو خرامان دیدن
۲	جان تو را باید و باید غم تن چند خوری / بگذر از تن اگر هست سر جان دیدن
۳	ای که داری هوس طلعت جانان دیدن / نیست باید شدنت وانگهش آسان دیدن
۴	گر صد بار در روزی شهید راه حق گردی / هم از گبران یکی باشی چو خود را در میان بینی
<b>مفهوم</b>	<b>برای وصال باید خود را کنار گذاشت.</b>

<b>۱۲۴) ز یزدان دان، نه از ارکان، که کوه دیدگی باشد/ که قطعی کز فرد فیزد، تو آن را از بنان بینی (فاجع از کشور ۸۹ و زیان ۸۶)</b>	
۱	دور او هرچه کرد و هرچه کند / کرده‌ی کردگار کیهان است
۲	همه قضا و قدر کردگار عالم راست / مدان تو نیک و بدی جز ز ایزد داور
۳	در گوش دلم گفت فلک پنهانی / کاری که خدا کند ز من می‌دانی؟
۴	تو کار خویش به فضل خدای کن تفویض (سپردن) / به روز دولت و نکبت، که کار کار خداست
	تو را گر تلخ و گر شیرین شود کام / هم از ساقی شناس او را نه از جام
<b>مفهوم</b>	<b>همه‌ی امور به دست خداوند است. (پیدا کردن منشأ اصلی امور)</b>





<b>۲۵) عطا از خلق چون هوایی، گر او را مال ده گوئی / به سوی عیب چون پویی، گر او را غیب دان بینی؟ تبری ۸۷ و زبان ۸۷</b>	
۱	بر در ارباب بی مروّت دنیا / چند نشینی که خواجه کی به در آید؟
۲	جهان پیشگاه الهی است، در پیشگاه وی به نافرمانی و گناه روی نیاورید.
<b>مفهوم</b>	<b>همه چیز از خداوند و متعلق به اوست.</b>
<b>۲۶) تو یک ساعت چه افریدون به میدان باش تا زین پس / به هر جانب که (و آری درفش کویان بینی (زبان ۹۱ و فارغ از کشور ۸۷</b>	
۱	مشو غافل ز گردیدن که روزی در قدم باشد / همین آوازه می آید ز سنگ آسیا بیرون
۲	نشاید بهی یافت بی رنج و بیم / که بی رنج کس نارد از سنگ سیم
۳	هر آن کس که بگریزد از کار کرد / از او دور شد نام و ننگ نبرد
۴	تا عنان نفس سرکش را به دست آوردهام / توسن افلاک چون عیسی است زیر زین مرا
<b>مفهوم</b>	<b>تلاش و کوشش موجب رسیدن به هدف است.</b>

<b>۲۷) بدین زور و زر دنیا چه بی عقلان مشو غره / که این آن نوبهاری نیست کش بی مهرگان بینی (فارغ از کشور ۹۱ و زبان ۸۸</b>	
۱	اگر جهان همه کام است و دشمن اندر پی / به دوستی که جهان جای کامرانی نیست
۲	کدام باد بهاری وزید در آفاق / که باز در عقبش نکبتی خزانی نیست؟
۳	دل ای رفیق در این کاروان سرای مبند / که خانه ساختن آیین کاروانی نیست
۴	غره مشو بدان که جهانت عزیز کرد / ای بس عزیز کرده‌ی خود را که کرد خوار
۵	به خاک بر مرو ای آدمی به نخوت و ناز / که زیر پای تو هم چون تو آدمی زاد است
۶	ایا سرگشته‌ی دنیا مشو غره به مهر او / که بس سرکش که اندر گور خشتی زیر سر دارد
<b>مفهوم</b>	<b>ناپایداری و گذرا بودن دنیا و تعلقات آن</b>

<b>۲۸) العالم مَمضَر الله لا تصموا فی مَمضره (زبان ۸۸</b>	
۱	گم مشو از حضرت و جا را بین / دل به حضور آر و خدا را بین
<b>مفهوم</b>	<b>عالم ممضر خداوند است. در ممضر او گناه نکنید.</b>

<b>۲۹) دو قدم بیش نیست این همه راه / راه نزدیک شد سمن کوتاه یک قدم بر سر وجود نهی / وان دگر در بر ودود نهی (ریاضی ۸۵</b>	
۱	نشان خواهی از وی، ز خود بی نشان شو / که من زو نشان جستم از بی نشانی
<b>مفهوم</b>	<b>برای وصال باید خود را نادیده گرفت.</b>





## درس چهاردهم: تربیت انسانی و سنت ملی ما

۳۰) الْمَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ (ریاضی ۹۱)	
۱	از ظلم حذر کن اگر ت باید ملک / در سایه‌ی معدلت بیاساید ملک با کفر توان ملک نگه داشت ولی / با ظلم و ستمگری نمی‌پاید ملک
مفهوم	مکومت با کفر باقی می‌ماند اما با ظلم نه.

۳۱) دانش و آزادی و دین و مروت / این همه را بنده‌ی درم نتوان کرد (زبان ۸۸)	
۱	چنین است گیتی پر از آز و درد / از او تا توان، گرد بیشی مگرد
۲	در قناعت که تو را دسترس است / گر همه عزت نفس است بس است
۳	روده‌ی تنگ به یک نان جوین پر گردد / نعمت روی زمین پر نکند دیده‌ی تنگ
مفهوم	نمی‌توان آزادی و دین و جوان مردی را در راه مال و ثروت فدا کرد (قناعت پیشه کن)

۳۲) من آنم که در پای فوکان نریزم / مر این قیمتی دُر لفظ دری را (فارغ از کشور ۹۰)	
۱	شهریارا مفشان گوهر طبع علوی / کاین بهایم نه بهای دُر و گوهر دانند
مفهوم	زبان ارزشمند فارسی را نباید در راه مدح و ستایش به کار برد.

## درس شانزدهم: فسرو / مایع مرف‌شویی

۳۳) سعديا گرچه سفندان و مصالح‌گویی / به عمل کار برآید به سفندانی نیست (ریاضی ۹۰ و انسانی ۸۸ و هنر ۸۶)	
۱	حافظ خام طمع شرمی از این قصه‌ بدار / عملت چیست که فردوس برین می‌خواهی
۲	قول و عمل چیست جز ترازوی دینی / قول و عمل ورز و راست دار زبانه
۳	قول را نیست ثوابی چو عمل نیست برو / ایزد از بهر عمل کرد تو را وعده ثواب
۴	علم با کار سودمند بود / علم بی‌کار پای‌بند بود
۵	با علم اگر عمل برابر گردد / کام دو جهان تو را میسر گردد
۶	دانشت هست، کار بستن کو / خنجرت هست، صف شکستن کو
۷	بیش بشنو ز نیک و بد گفتار / آنچه بشنیده‌ای به کار در آر
۸	راهرو راه گرد گفت مگرد / که به گفتار ره نشاید کرد
۹	اگر شیرین و پرمغز است بارت / تو را خوب است چون گفتار کردار
۱۰	جز آن را میدان رسته از بند آتش / که کردار درخورد گفتار دارد
مفهوم	ترمیم عمل بر گفتار







<b>۱۳۴) کهتری را که مهتری یابد / هم بدان پیشم کهتری منگر فرد شافی که شد درفت بزرگ / در بزرگیش سرسری منگر (ریاضی ۹۱)</b>	
۱	همی دانم که گر فربه شود سگ / نه خامم خورد شاید زو نه بریان
۲	هرگز به مال و جاه نگرود بزرگ نام / بدگوهری که خبت طبیعتش در رگ است
<b>مفهوم</b>	در بزرگی افراد کوچککی که به جایگاهی والا رسیده‌اند به پیشم مقارنت نگاه مکن. (افراد کوچک نیز می‌توانند به مقام بلند برسند.)
<b>مفهوم مقابل</b>	انسان کوچک به بزرگی نمی‌رسد. (نمی‌تواند تغییر کند.)

<b>۱۳۵) بشوی اوراق اگر هم‌درس مایی / که علم عشق در دفتر نباشد (زبان ۹۱)</b>	
۱	قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز / ورای حدّ تقریر است شرح آرزومندی
۲	مباحثی که در آن مجلس جنون می‌رفت / ورای مدرسه و قال و قیل مسأله بود
۳	حدیث عشق که از حرف و صوت مستغنی است / به ناله‌ی دف و نی در خروش و ولوله بود
<b>مفهوم</b>	تقابل عقل و عشق (علم عشق در کتاب موهوم نیست.)

<b>۱۳۶) مسودان تنگ‌نظر و عنودان بدگهر وی را به می و معشوق و لهو و لعب کشیدند، بی‌سر و صدا به گوشه‌ای فرزد و دیگر مرد میدان نبود (تجربی ۹۰ و ریاضی ۸۵)</b>	
۱	حسد آن‌جا که آتش افروزد/خرمن عقل و عاقبت سوزد
۲	حسد مرد را دل به درد آورد/میان دو آزاده گرد آورد
۳	حسد برد بدگوی در کار من/بتر شد بر شاه بازار من
<b>مفهوم</b>	مسد موجب ویرانی می‌گردد.
<b>۱۳۷) مسودان تنگ‌نظر و عنودان بدگهر وی را به می و معشوق و لهو و لعب کشیدند، بی‌سر و صدا به گوشه‌ای فرزد و دیگر مرد میدان نبود (ریاضی ۸۵)</b>	
۱	بیاموزمت کیمیای سعادت / ز هم صحبت بد جدایی
۲	ز ناجنس بگریز اگر آفتاب است/ تو را سایه خود بس، اگر یار خواهی
۳	مصاحب نباید مگر بهر راحت / چو زو رنج بینی نیاید به کاری
<b>مفهوم</b>	پرهیز از هم‌نشین بد



۱۳۸) پیام‌وزمت کیمیای سعادت / (هم‌صمبت بد جدایی) (هنر ۸۸)	
آفتاب ارچه روشن است او را / پاره‌ای ابر ناپدید کند	۱
منشین با بدان که صحبت بد / گرچه پاکی تو را پلید کند	۲
از بدان جز بدی نیاموزی / نکند گرگ پوستین‌دوزی	۳
در گذر از کوره‌ی آهنگران / کآتش و دودی رسد از هر کران	۴
نخست موعظه‌ی پیر می‌فروش این است / که از مصاحب ناجنس احتراز کنی	۵
<b>مفهوم</b>	پرهیز از هم‌نشین بد

۱۳۹) شکر نعمت نعمت افزون کند / کفر نعمت، از کفت بیرون کند (ریاضی ۸۶)	
در نعمت خدای بگشاید / شکر کن تا خدا بیفزاید	۱
نعمت آن راست زیاده که همه شکر بود / تو نه ای از در نعمت که همه کفرانی	۲
حق نعمت شناختن در کار / نعمت افزون دهد به نعمت خوار	۳
<b>مفهوم</b>	شکر و سپاس بنده از خداوند برای نعمت‌هایی که در اختیار دارد موجب افزونی نعمت و کفر موجب نابودی نعمت می‌گردد.

درس هفدهم: پیام‌وزیم

۱۴۰) از فلاف آمد عادت بطلب کام که من / کسب هم‌صمبت از آن زلف پریشان کردم (ریاضی ۸۸ و هنر ۹۱ و زبان ۹۰)	
هر چه خلاف آمد عادت بود / قافله سالار سعادت بود	۱
ترک آسایش اگر لذت ندارد پس چرا / گل به آن نازک‌تنی از خار بستر می‌کند	۲
نرگس او با دل بیمار من الفت گرفت / عاقبت درد محبت عین درمان شد مرا	۳
نشسته خیل غمش در دل شکسته‌ی من / درست شد همه کاری از این شکست مرا	۴
گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد / گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید	۵
زلف آشفته‌ی او موجب جمعیت ماست / چون چنین است پس آشفته‌ترین باید کرد	۶
<b>مفهوم</b>	آنچه که باید موجب نابه‌سامانی و پریشانی شود، مایه‌ی به سامان رسیدن و آسودگی می‌شود.



درس نوزدهم: مدیث جوانی / در کوچه‌سار شب / آورده‌اند که ...

<b>۱۴۱) از جام عافیت می نابی نهوردهام / وز شاف آرزو گل عیشی نپیدهام (فارغ از کشور ۹۰)</b>	
۱	نچیده گل ز طرب خرج روزگار شدم / چو غنچه‌ای که به فصل خزان گشاده شود
<b>مفهوم</b>	مرمان و ناامیدی

<b>۱۴۲) نه سایه دارم و نه بر بیفکنندم و سزاست / اگر نه بر درفت تر کسی تبر نمی‌زند (تجربی ۸۷ و زبان ۸۷)</b>	
۱	مگوی بی‌گنهم سوخت شعله‌ی تقدیر / همین گناه تو را بس که نیستی بروز
۲	آن شاخ که سربرکشد و میوه نیارد / فرجام به جز سوختنش نیست سزاوار
۳	بسوزند چوب درختان بی‌بر / سزا خود همین است مر بی‌بری را
۴	گفتش تبر آهسته که جرم تو همین است / کاین موسم حاصل بود و نیست تو را بار
<b>مفهوم</b>	نتیجه‌ی بی‌ماصلی نابودی است.

<b>۱۴۳) ای سرو پای‌بسته به آزادی مناز / آزاده من که از همه عالم بریدهام (زبان ۸۶)</b>	
۱	دل آزاد من و گرد تعلق هیهات / بارها سیل تهی‌دست از این خانه گذشت
<b>مفهوم</b>	آزادی

<b>۱۴۴) سر گری باید هم اول برید / نه چون گوسفندان مردم درید (فارغ از کشور ۸۷ و زبان ۸۶)</b>	
۱	ای سلیم آب ز سرچشمه ببند / که چو پُر شد نتوان بستن جوی
۲	بکش آتش خرد پیش از گزند / که گیتی بسوزد چو گردد بلند
۳	کنون کوش کاب از کمر درگذشت / نه وقتی که سیلاب از سر گذشت
۴	آب از پی مرگ تشنه جستن / هم کار آید ولی به شستن
۵	کنون باید این مرغ را پای بست / نه آن دم که سر رشته بردت ز دست
۶	امروز بکش چو می‌توان کشت / کاتش چو بلند شد جهان سوخت
<b>مفهوم</b>	علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد.





درس بیستم: سفرنامه‌ی ابن بطوطه

۱۴۵) ما اکثر العبر و أقل الاعتبار (هنر ۹۰)	
۱	هر گل نو ز گلرخی یاد همی کند ولی / گوش سخن شنو کجا دیده‌ی اعتبار کو
۲	این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود / هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
۳	چندین هزار منظر زیبا بیافرید / تا کیست کو نظر ز سر اعتبار کرد
مفهوم	عبرت‌ها چه بسیارند و عبرت‌پذیرها اندک. / به عدم عبرت‌پذیری اشاره شده است.

۱۴۶) کجا هستند پادشاهانی که به هنگام نوشیدن ساغر مرگ، در این کافها فرمانروایی می‌کردند؟ چه بناهایی که صبح برپا بود و عصر ویران گشت. (ریاضی ۹۱)	
۱	خون دل شیرین است آن می که دهد رزبن / ز آب و گل پرویز است آن خم که نهد دهقان
۲	چندین تن جباران کاین خاک فروخورده است / این گرسنه چشم آخر هم سیر نشد ز ایشان
۳	گفتی که کجا رفتند آن تاجوران اینک / ز ایشان شکم خاک است آبستن جاویدان
مفهوم	ناپایداری مقام و ثروت دنیا

درس بیست و دوم: آورده‌اند که ...

۱۴۷) نگه کنید که قاضی و طامعی به مردم چه رساند. اگر چنان بودی که آن کودک بدان نان تهی قناعت کردی و طمع از ملوای او برداشتی، وی را سگ همچون فویشتنی نایستی بود (زبان ۸۹ و هنر ۸۵)	
۱	به هرچه می‌رسد از رزق سازگاری کن / که هر که ساخت به سدّ رمق سکندر گشت
۲	حرص بینداز و آبروی نگه‌دار / سرّ قناعت به روی خویش فرو هل
۳	هر که نان از عمل خویش خورد / منتّ حاتم طایی نبرد
۴	من و گنج آزادگی بعد از این / زهی پادشاهی و زهی سلطنت
مفهوم	نکوهش آزمندی و طمع‌کاری و تأکید به قناعت‌پیشگی





## درس بیست و سوم: پیاموزیم

<b>۱۴۸) عشق چون آید، برد هوش دل فرزانه را / دزد دانا می‌کشد اول چراغ فانه را (ریاضی ۸۶ و انسانی ۸۶)</b>	
صائب حضور اگر طلبی ترک عقل کن / کاین در به روی مردم فرزانه بسته‌اند	۱
عشق آمد و عقل از پی بیچارگیش رفت / وین نیست یقین تو که در عین شکستی	۲
در تفکر، عقل مسکین پایمال عشق شد / با پریشانی دل شوریده چشم خواب داشت	۳
ای عقل نگفتم که تو در عشق نگنجی / در دولت خاقان نتوان کرد خلافت	۴
<b>مفهوم</b>	<b>تقابل عقل و عشق</b>
<b>۱۴۹) در سفن مخفی شدم مانند بو در برگ گل / هر که فواید دیدم گو در سفن بپند مرا (فارج از کشور ۸۶)</b>	
اگر شیرین و پرمغز است بارت / تو را خوب است چون گفتار، کردار	۱
<b>مفهوم</b>	<b>سفن ارزشمند نشانه‌ی درون ارزشمند است.</b>

<b>۵۰) پروانه نیستم که به یک شعله جان دهم / شمع که جان گدازم و دودی نیورم (فارج از کشور ۸۷)</b>	
<b>مفهوم</b>	<b>عشق موقتی</b>

<b>۵۱) دود اگر بالا نشیند کسر شأن شعله نیست / جای چشم ابرو نگیرد، گر چه او بالاتر است (تجربی ۸۶)</b>	
من از رویدن خار سر دیوار دانستم / که ناکس کس نمی‌گردد بدین بالانشینی‌ها	۱
<b>مفهوم</b>	<b>اصالت و هویتی موجب ارزش‌بخشی است نه جایگاه فروتر یا برتر.</b>





<b>(۵۲) الهی، شیرین‌ترین عطاها در دل من (جای تو فداوند است) (تجربی ۸۷)</b>	
۱	چه غم که طاعت ما کم، گناه ما بیش است / که نیست در نظر او کم و زیادت ما
<b>مفهوم</b>	<b>امید به بخشش فداوندی</b>

<b>(۵۳) الهی! به مرمت آن نام که تو فوانی و به مرمت آن صفت که تو پنهانی دریاپ که تو می‌توانی (انسانی ۸۸)</b>	
۱	ای کارساز خلق به فریاد من برس / زان پیش‌تر که کار من از کار بگذرد
<b>مفهوم</b>	<b>دستگیری از بندگان</b>

<b>(۵۴) الهی، من غریبم و ذکر تو غریب. (هنر ۸۹)</b>	
۱	گفتمش مگذر زمانی، گفت معذورم بدار / خانه پروردی چه تاب آرد غم چندین <b>غریب</b>
۲	<b>غریب</b> آدمم در سواد حبش / دل از دهر فارغ سر از عیش خوش
۳	چندان که گفتم غم با طیبیان / درمان نکردند مسکین <b>غریبان</b>
<b>مفهوم</b>	<b>غریب: بی‌کس و تنها</b>



[www.libpdf.blog.ir](http://www.libpdf.blog.ir)



[www.libpdf.blog.ir](http://www.libpdf.blog.ir)